

# رمضان؛ در کج رویت

اصغر طاهرزاده

## فهرست

۳	رؤیت؛ بالاترین ره آورد روزه .....
۸	روزه؛ ورود در وادی خداخواهی .....
۱۰	روزه؛ ازین برنده آلت دست شیطان .....
۱۱	شرط‌های روزه واقعی .....
۲۸	پاداش روزه، نجات از خیالات واهی .....
۳۱	روایات راجع به روزه؛ عامل زنده ماندن دل .....
۳۲	چرا در ماه رمضان روزه نمی‌گیریم؟ .....
۳۴	جلسه دوم .....
۳۴	احساس نیاز به تقوا؛ لازمه فهم تقوا .....
۳۶	روزه؛ حفظ «در محضر حق بودن» .....
۳۸	روزه بدن و اعضا؛ شرط لقای حق .....
۴۰	ضیافت‌الله، شرایط رؤیت و شیدایی .....
۴۳	روزه؛ ورود انسان به وادی توحید .....
۴۸	زندگی؛ لیلۃ‌القدری است تا مطلع‌الفجر قیامت .....
۵۱	راه سلامت در مطلع‌الفجر قیامت .....
۵۲	نتیجه نهایی روزه .....

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ، كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ،  
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۱</sup>

### رؤیت؛ بالاترین ره آورد روزه

احساس کردم که إن شاء الله در مدخل ماه رمضان، تذکری نسبت به ماه خدا داشته باشیم، به امید آن که با نگرهبانی بیشتر بتوانیم آنچه را که در این حریم عظیم ماه خدا برای ما قرار داده‌اند حفظ کنیم و إن شاء الله با قلب سلیم و پاک، به قلب صاحب شب قدر نزدیک بشویم و از مواهب عالیة شب قدر محروم نگردیم.

خودتان مستحضرید که روزه مراتبی دارد، و حداقل روزه آن است که ما را از آتش و عصیان نجات می‌دهد. ولی بسیار حیف است که با روزه می‌توان به مقامات عالیه رسید، ولی ما برای رسیدن به آن مقامات تلاش نکنیم. آیا حیف نیست در رابطه با روزه به‌عنوان یک دریچه بسیار متعالی،

برای رسیدن به جاهایی که هرگز کسی به آنجا نمی‌رسد الا با روزه؛ وقت نگذاریم!؟

این عرائض به عنوان مقدمات مطرح شد تا ان شاء الله وقتی وارد میدان صیام می‌شویم، از آن پروازهای واقعی غافل نشویم. و واقعاً امید به حق داشته باشید، همین‌طور که در روایات داریم و ما هم این‌جا ان شاء الله تذکر می‌دهیم؛ روزه، کمالاتی به روزه‌دار می‌دهد که آن کمالات مخصوصه، چیزی نیست که بشود از آن گذشت و نداشتن آن را سرسری گرفت.

حالا از باب این که خیلی هم پراکنده صحبت نکنیم، عرائض مان را به این شکل خدمت‌تان عرض می‌داریم:

«وقتی جان، طلبِ قرب را به وزیدن آورد، و در ریچه روزه را برای کشیدنِ جان به محضر حق، باز و گشوده دید، بال و پر می‌گشاید تا از آن در ریچه به ساحت حضور پَر بکشد و از سیاهیِ زندگی زمینی، یعنی خوردن و خوردن، به روشناییِ آسمان یعنی رؤیت و رؤیت برسد.»

آرام آرام با سر رسیدن ماه رمضان، حال و هوای شما طوری شده که طلب قرب به معبود برایتان طلوع کرده، و این، طلب و تمنای صحیحی هم هست. یعنی روح شما متوجه یک خبرهایی شده و می‌داند که مخ روزه، رؤیت است؛ یعنی آن کسی که از روزه کمتر از رؤیت انتظار داشته باشد، خودش زندگی خودش را باخته است. همه روایت‌ها نیز همین خبر را به ما می‌دهد. می‌فرماید: «برای روزه‌دار دو شادی هست، یکی وقت افطار - که موفق شده ادب بندگی خدا را به دست آورد- و یکی هم موقع رؤیت خداوند». یعنی روزه، انسان روزه‌دار را تا لقاء و رؤیت پروردگار پیش می‌برد و در

رویارویی حق که مقصد و آرمان همه آفرینش است چه شادی‌ها به او دست می‌دهد. پس اصل بحث ما مشخص است و عبارت است از:

«رمضان؛ دریچه‌ای است به سوی رؤیت»

در مورد «رؤیت حق» به عنوان نتیجه روزه ماه رمضان می‌توان به خود آیات روزه توجه نمود. همچنان که ملاحظه دارید در آیه ۱۸۲ سوره بقره بحث وجوب روزه را مطرح می‌فرماید و در آیات بعد احکام آن را روشن می‌کند تا می‌رسد به آیه ۱۸۶ در این آیه به پیامبرش می‌فرماید: اگر بنده‌های من از تو سراغ مرا گرفتند، من خود نزدیک هستم و تقاضای تقاضاکنندگان را پاسخ می‌دهم. می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» اگر به این آیه عنایت فرمایید نکات بسیار امیدوارکننده‌ای را مطرح می‌کند.

اول فرمود: بر شما روزه گرفتن در ماه رمضان را واجب کردم، و بعد خود خدا می‌داند که در اثر این روزه‌داری، مردم طالب رؤیت حق می‌شوند و لذا از پیامبر خدا سراغ خدا را می‌گیرند. حال می‌فرماید: ای پیامبر! وقتی سراغ مرا گرفتند، «من که نزدیک هستم». یعنی این‌ها از طریق روزه‌داری به جایی رسیده‌اند که می‌توانند بدون واسطه، حتی بدون واسطه بودن پیامبر خدا با خدا روبرو شوند؛ چون نفرمود: ای پیامبر بگو من نزدیکم، بلکه گفت: «فَأِنِّي قَرِيبٌ» یعنی ای بنده من که دلت هوای مرا کرده و از پیامبر سراغ مرا می‌گیری، نگاه کن، بین من که نزدیکم.

عرض بنده هم به عزیزان همین است که از طریق روزه ماه رمضان تا رؤیت خداوند. رؤیت یعنی چه؟ اگر می‌شد معنی رؤیت را با گفتگو و

مطالعه بفهمیم و بتوانیم به همدیگر بگوییم «رؤیت یعنی چه؟!» خودشان به ما می گفتند، و دیگر نیاز نبود روزه بگیریم تا به آن برسیم. فرق دین داری با تدریس و تعلیم این است که معلم در کلاس درس، می تواند مسائل قابل تعلیم و تدریس را بگوید و محصلان هم آنها را یاد بگیرند، اما بسیاری از مسائل دین اصلاً گفتنی نیست، اگر بخواهی بگویی، تازه اول مشکل است. چون دین «شدنی» است، نه «گفتنی» و انسان باید تغییراتی در وجود و شخصیت خود بدهد تا به آن حقایق برسد.

«پس ای رمضان! چه خوش آمدی! ای آسمان نورا از سیاهی خوردن،

بسی خسته شده ایم، ما را به سوی روشنایی رؤیت بکشان.»

«وقتی روزه از خوردن، محقق شد (یعنی دیگر آن مقدار که باید نخوریم،

نخوردیم)، و بدن در مقام روزه وارد گشت، روزه روح شروع می شود،

که آن نظر نکردن روح است به هر چیزی که مخالف رضای

خداست.»

نخوردن، حتی از منزل های روزه هم نیست؛ شاید بتوان گفت نخوردن از مقدمات روزه است. یعنی حقیقت و برکات روزه بعد از نخوردن، برای قلب سالک محقق می شود. بزرگان دین می گویند: شما وقتی وارد روزه بدن شدی، تازه روزه روح شروع می شود که آن عبارت است از پرهیز از نظر و توجه کردن به آنچه که رضایت خدا در آن نیست، چون گفتیم مقصد روزه رؤیت است پس باید برای رسیدن به رؤیت حق از رؤیت های غیرالهی، روزه بگیریم. چرا که روزه از خداست و باید تمام توجه به خدا باشد تا تشبه به خدا حاصل شود. این روایت قدسی را هم همه تان می دانید که حضرت حق می فرماید: «الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أُجْزَى بِهِ»؛ روزه از من است

و خود من جزای روزه دار هستم، می فرماید: خودم جزای روزه دار می شوم. وقتی خدا می خواهد خودش را به ما بدهد، در واقع رؤیتش را به ما می دهد. نه یعنی این که ما را خدا می کند، ان شاء الله با روزه گرفتن این بحث روشن می شود. آیا شما نتیجه و پاداشی از این بالاتر برای انسان سراغ دارید؟! روایتش را هم داریم که می فرماید اصلاً هیچ عبادتی جای روزه را نمی گیرد. برای همین هم روزه بالاترین مقصد ممکنه‌ای را که یک بنده می تواند به دست آورد به او می دهد. و شما و ما همه آرزویمان این است که «ای خدا! خودت را به ما بده» این مناجات حافظ خیلی قشنگ است؛ می گوید: خدایا! وقتی من سراغ تو آمدم، من را به بهشت حواله نده که از ارتباط با خودت محرومم کنی:

از در خویش، خدایا به بهشت مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس  
 واقعاً بی انصافی نیست که آدم روزه بگیرد تا به بهشت برود؟! اگر  
 بتواند آدم روزه بگیرد و به حق برسد، اصلاً دنبال بهشت نمی رود. من  
 نیامده‌ام از مقامات و مراتبی بگویم که شما هم بگویند: «به ما چه مربوط  
 است؟!» این‌ها همه‌اش به من و شما مربوط است؛ یعنی ما این‌جا از قول  
 بزرگان دین مان قول می دهیم: که اگر شما از روزه انتظار رؤیت حق را  
 داشته باشید، چیزی نمی گذرد که می بینید حداقل شعوری که بتوانید با آن  
 حق را بفهمید، خدا به شما داده است، خدا کریم است.

«با یاد خداست که باید جان بگیریم و به نشاط آییم؛ دیگر بس است

شادی به وسیله سفره رنگین: وقت لقمان است، ای لقمه! برو.»

آیه ۱۱۰ سوره کهف را هم توجه دارید که می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ، فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، یعنی هر کس می‌خواهد به لقاء و رؤیت پروردگارش برسد، باید همت کند و عمل صالح انجام دهد و در انجام عمل صالح تمام مقصدش رضای حق باشد. دو جمله این آیه را به هم ربط بدهید؛ می‌گوید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» اگر کسی می‌خواهد پروردگارش را ببیند، یعنی اگر می‌خواهد هر چه می‌بیند، وجه‌الله ببیند و اصلاً کس دیگری در صحنه زندگی برایش «کس» نباشد؛ و فقط ربّ خود را ببیند، و با دیدن آثار ربّ هم ربوبیت ربّ را ببیند. و هیچ چیز حجاب او نشود، باید در انجام اعمال صالح هیچ‌گونه شرکی در وسط نباشد و در عمل، نظرش فقط به خدا باشد، و این با روزه محقق می‌شود که ان‌شاءالله روشن خواهد شد.

غرض از توجه به این آیه این است که التفات داشته باشید خداوند طرح «لقاء پروردگار» را به میان کشیده، منتها برای رسیدن به آن رؤیت و لقاء، شروط و آدابی را مطرح فرموده است.

### روزه؛ ورود در وادی خداخواهی

ما چند بار این روایت را تکرار می‌کنیم تا ان‌شاءالله «قلب»، آن را بگیرد؛ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «لِكُلِّ شَيْءٍ بَابٌ وَ بَابُ الْعِبَادَةِ الصَّوْمُ» یعنی از برای هر چیزی دری است و باب عبادت، روزه است. یعنی اگر روزه در زندگی انسان نیاید، اصلاً عبادت محقق نمی‌شود. چون عبادت یعنی نظر به حق. عبد، وقتی عبد است که رب در منظرش باشد. پس با روزه در وادی

خداخواهی وارد خواهیم شد. چرا؟ چون «روزه حالتی است پنهانی در نزد بنده و خدا، که جز خدا از آن اطلاع ندارد». ما وقتی نماز می خوانیم بقیه هم نماز خواندن ما را می توانند ببینند؛ بالاخره حالت رکوع و سجود نشانگر عبادت ماست و هم چنین وقتی زکات می دهیم لااقل آن کسی که زکات را می گیرد می فهمد، یعنی آخرش کسی غیر از خدا این وسط هست که عبادت ما را ببیند و وجهی از توجه ما را - حتی ناخواسته - به خود جلب می کند. اما در روزه هیچ کس به آن شکل وسط نیست. یعنی روزه دار هیچ شکلی برای نمایش عبادتش ندارد، بر همین اساس است که راحت می تواند خودش باشد و خدایش. و بر همین اساس است که می گوید: «تا روزه واقع نشود، اصلاً عبادت واقع نمی شود.»؛ چون تا این طور نباشد که بنده باشد و خدا، اصلاً عبادت محقق نمی شود.

شما خودتان می دانید؛ بعضی ها چقدر صدمه می خورند که هم به نماز جماعت بیایند و هم غیر خدا مشغولشان نکند! این یکی از مقامات عالیه است که امیدوارم خدا نصیب من و شما بکند، مقامی است که «لَا يَشْغُلُهُ أَمْرٌ عَنْ أَمْرٍ» یعنی کاری او را از کار اصلی اش باز نمی دارد. این از صفات انسان هایی است که متخلِّق به اخلاق الهی شده اند، می فرماید: خداوند آنچنان است که کاری از کاری باز نمی دارد، یعنی در او غفلت راه ندارد. انسان های الهی به این حالت نزدیک می شوند و روزه ورود به چنین حالتی است، چون عبادتی است که در آن جایی برای توجه غیر به آن، نیست و لذا به آن حالت ایده آل عبادت نزدیک است.

## روزه؛ از بین برنده آلت دست شیطان

وقتی فهمیدیم شیطان تقویت نمی‌شود مگر به واسطه شهوات، متوجه می‌شویم که گرسنگی چگونه شهوات را که آلت شیطان است، می‌شکند. و می‌دانیم وقتی که شهوت رفت، ما می‌مانیم و خدا، بدون مزاحمت و سوسه.

حضرت پیامبر ﷺ در روایت دارند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَجْرِي مِنْ إِبْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ، ضَيِّقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ» یعنی؛ شیطان در فرزند آدم نفوذ می‌کند مثل جریان خون، پس مجاری ورود شیطان را با گرسنگی تنگ کنید. گرسنگی یک مصداق تامّ کامل دارد که در ماه مبارک رمضان واقع می‌شود.

تمام درهای بهشت؛ باز، و تمام درهای جهنم؛ بسته و شیطان دربند می‌شود.

چون که آلت شیطان که شهوات است، با روزه ضعیف شده و إن شاء الله از بین می‌رود. شما دل‌تان می‌خواهد که بین شما و خدا هیچ فکری، خیالی، و سوسه‌ای، غبارِ مَنِّیَّتِی، هیچی نباشد. خودتان می‌دانید، هیچ آرامشی به اندازه این آرامش که آدم با خدا راحت حرف بزند، نیست. این کار بسیار مفید و در عین حال کارمشکلی است، اما با روزه حل می‌شود، البته «بِشَرِّطِهَا»، که إن شاء الله شرط‌های آن بعداً مطرح خواهد شد. عمده همان است که: بفهمیم روزه قدرت تنگ کردن فعالیت شیطان را در ما می‌تواند ایجاد کند و حضرت پیامبر در این فرمایش خود، می‌خواهند ما را متوجه این مسأله بنمایند تا زندگی بدون شیطان را تمرین

کنیم و آن از طریق گرسنگی است که در ماه رمضان سفره‌اش را پهن کرده‌اند، وقتی شیطان رفت، تازه صدای الهام ملائکه به گوش خواهد رسید.

### شرط‌های روزه واقعی

#### ۱- شکم خالی؛ مقدمه صعود

وقتی که می‌خواهید روزه حساسی بگیرید، تازه اول ماجرا است؛ آدم اگر در حدی روزه بگیرد که فقط نان نخورد، نه ماجرای برایش پیش می‌آید، نه صدمه‌ای باید بخورد که آن ماجراها و خطرات را دفع کند. اگر واقعاً روزه بگیرید، نفس آزاد می‌شود. نفس، عموماً گرفتار شکم پر است، و لذا اصلاً به جایی نمی‌تواند پرواز کند. وقتی که ما آرام آرام شکم را خالی کردیم، و نفس آزاد شد، حالا تازه باید افسارش را در دست تان بگیرید.

همان‌طور که دیده‌اید؛ در اواسط ماه رمضان که نفس دیگر به شکم پر عادت ندارد، چموش می‌شود، اینجاست که چون نفس می‌خواهد پرواز کند، اولاً: باید جهت پروازش را متوجه باشید و کنترل کنید، ثانیاً: وقتی که خیالات عجیب و غریب سراغتان می‌آید، باید سعی کنید یاد حق را بر قلب خود غلبه دهید. این که شنیده‌اید تهذیب‌هایی مثل چله‌نشینی خیلی خطرناک است، برای این است که وقتی نفس از بدن و خیالات و افکاری مثل اینکه «حالا چه کار کنم و چند ساعت کار کنم؟!»، آزاد شد، تازه چموش می‌شود. یعنی اینجاست که اگر این نفس را جهت بدهیم به

جاهای خیلی عالی و بالا می‌رسد و چیزهایی که اصلاً فکرش را هم نمی‌کردیم به دست می‌آوریم، و اگر مواظب نباشیم آداء در می‌آورد و شوق چیزهایی که یک کمی از آنها آزاد شده بود دوباره در قلب او برمی‌گردد و نسبت به گرسنگی بی‌قراری می‌شود. چون این گرسنگی که انسان از دست آن بی‌قرار و خسته می‌شود، دیگر آن گرسنگی روزه نیست، این گرسنگی، میل به سیر بودن است نه میل به غذا و یک وهم است و نه نیاز طبیعی. گاهی آدم دلش هوای نان می‌کند نه اینکه بدنش محتاج نان باشد، این بدتر است؛ یعنی اینکه آدم دلش هوای آن حالی را کند که آن حال را به کمک غذا خوردن به دست می‌آورد، در صورتی که نیاز به غذا ندارد بلکه وهمیه این میل را در انسان ایجاد می‌کند. در وسط صحرای محشر ما به شدت دل‌مان هوای نان و آب دنیا را می‌کند؛ در حالی که اصلاً نان و آب نمی‌خواهیم، اگر هم بیاورند اصلاً بدن قیامتی از جنس بدن دنیایی نیست که آب و نان بخواهد. ولی دل، دل «نان و آب»ی است. و در این حالت بسیار اذیت می‌شود که به این اذیت‌ها می‌گویند: «عذاب قلبی»، نه «عذاب بدنی»؛ این را هم داشته‌باشید که در روایت داریم؛ با تشنگی و گرسنگی روزه، خودت را از آن گرسنگی و تشنگی قیامت نجات بده. گرسنگی و تشنگی دنیا که اصلاً چیزی نیست، خودتان دیده‌اید کسانی را که از ما ضعیف‌تر هم هستند، روزه می‌گیرند و مشکلی برای آنها پیدا نمی‌شود. این را روزه بدن گویند. ولی دل هوای نان کرده را محل نگذاشتن، روزه دل است. دل‌مان هوای نان بکند غیر از این است که بدنمان نان بخواهد. دقت کرده‌اید؟ گاهی در ظهر ماه رمضان دل‌مان هوای

نان می‌کند در حالی که بدنمان هم نیاز ندارد؛ روزهای عادی هم که روزه‌نمی‌گیریم و چیزی هم نمی‌خوریم اصلاً مشکلی ایجاد نمی‌شود. همین هوای دل است که جلوی پرواز روح را می‌گیرد، این باید از طریق روزه ماه رمضان سرکوب بشود و برنامه ما در روزه گرفتن باید این نکته هم باشد.

وقتی که انسان روزه گرفت و روح انسان از تن آزادشد این روح، در این حالت قدرت پرواز خیلی خوبی دارد. اینکه می‌گویند در ماه رمضان قرآن بخوانید، جلسه ذکر بروید و ذکر بگویید، یعنی این پرواز را جهت بدهید. البته و صد البته «معارف الهی»، قبل از قرآن و ذکر بسیار ضروری است. به هر حال این است معنی این که عرض کردیم؛ شکم خالی مقدمه صعود است و می‌توان از بسیاری موانع خود را آزاد کرد.

۲- پرحرفی؛ مانع تمرکز در یاد حق

یکی از شرط‌های روزه واقعی روزه زبان است؛

«باید مریم‌وار در جایی که نیاز نیست، سخن نگوئیم و سکوت پیشه کنیم، تا عیسای جان در گهواره، خود به کلام آید؛ چرا که دیگر وقت رؤیت است نه وقت گفتن، چرا که حضرت رسول فرمود: کسی که خدا را شناخت، زبان و نطق او لال و گنگ می‌شود.»

در کتاب بسیار عزیز «با راهیان کوی دوست» در شرح حدیث معراج از آیت‌الله مصباح، در آن حدیث قدسی داریم که:

«یا به جوع بنشین تا سخت را کم کنند، یا سخت را - در یک فضای معنوی - کم کن تا من با تو ارتباط پیدا کنم.»

یعنی خود سخن گفتن، پراکندنِ گرد و غبار است بین عبد و مولا.

این که می‌فرمایند زبان باید روزه باشد، نه یعنی حرف بد نزنند ولی حرف خوب بزنند. مگر شما وقتی بطن تان روزه است، از غذای غیر حلال روزه است و فقط غذای غیر حلال نمی‌خورید؟! یا بناست تا جایی که امکان دارد، غذا نخورید، به جز در سحر و افطار. روزه بودن زبان هم یعنی آنچه را هم حلال است که بگویید، تا حدی که می‌شود، نگفت. البته اگر شما خیلی روزه بگیرید و اصلاً غذا نخورید، می‌میرید، بالاخره باید یک افطاری و سحری‌ای باشد، زبان هم همین قدر باید حرف بزند. که آن اندازه حرف زدن را چاره‌ای نیست. چرا که باید بدانیم نفس سخن گفتن، ما را - بخصوص در این میدان روزه - خیلی عقب می‌اندازد. پس سخن گفتن در حد امکان، یعنی حتی سخنان حلال را هم تا آنجا که ممکن است نباید گفت.

چنانچه امام معصوم علیه السلام فرمود: کسی که کلام او زیاد شد غضب او زیاد شد. و کسی که غضب او زیاد شد، ورع او کم شد. و کسی که ورع او کم شد، داخل آتش شد.

در ماه رمضان یک لطف‌هایی به ما می‌شود که نباید از آنها غافل بود. مثلاً ناخودآگاه می‌بینید یک نسیمی می‌آید؛ می‌بینید دیگر حرص سخن گفتن ندارید، این‌ها از بوی بهشت خبر می‌دهد. در بهشت، دل با دل حرف می‌زند. یعنی اگر می‌بینید روح تان آماده است که سخن نگوید، فکر نکنید یک چیزی گم کرده‌اید، یک چیزی پیدا کرده‌اید.

آری حال که نفس از گرفتار بودن به شکم پُر آزاد شده، باید با «تمرکز در یاد خدا» او را به بالاها پرواز دهیم، و پرحرفی مانع آن تمرکز و پرواز است.

یعنی شما در روزه زبان - إن شاء الله - به جایی می‌رسید که دیگر جهت‌های این روح، منفی نیست. شما می‌دانید که انسان از طریق زبان، تعلق به غیر پیدا می‌کند. من که الآن دارم حرف می‌زنم، هر کاری بکنم وقتی به خانه می‌روم باز هم می‌بینم احوالاتم نسبت به قبل از این که جلسه بیایم مشغول‌تر شده است. چون من آدمی نیستم که در تمام طول بحث یاد خدا باشم، حواسم به شما است تا شما عرایضم را بفهمید؛ همین که می‌خواهم شما بفهمید، قلبم مشغول می‌شود، همین که مشغول شد، به شما گره خورده‌ام و از حق فاصله گرفته‌ام. این است که نفس «سخن گفتن» مزاحم است نه «سخن بد گفتن»، آن که دیگر لجن است. می‌گویند که با روزه زبان آرام آرام إن شاء الله آماده می‌شوی که این روح، مشغول آدم‌ها نشود، و به سوی خدا سیر کند. به قول مولوی:

خامشی بحراست و گفتن همچو جو بحر می‌جویسد ترا، جو را مجو  
از اشارت‌های دریا سر متاب ختم کن، والله أعلم بالصواب  
یعنی تا انسان همچون جوی آب محدود است پر حرف است. اگر  
به سوی دریای وجود و کمالات نامحدود سیر کرد، دیگر سکوت بر او  
غلبه دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

حضرت مسیح علیه السلام می‌فرمود: «در غیر ذکر خدای متعال زیاد تکلم  
نکنید، زیرا آنان که در غیر ذکر خدا زیاد تکلم می‌کنند، دل‌هایشان قاسی  
و ناخاشع است ولیکن خود آنان توجه ندارند.<sup>۲</sup>»

۲ - اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب صمت.

چنانچه پیامبر خدا می فرماید: «چون مؤمنی را در کم سخنی و وقار دیدید به او نزدیک شوید، زیرا که به او حکمت تلقین می شود» (جامع السعاده ج ۲ ص ۳۳۹).

### ۳- امساک از حرام و حلال؛ شرط تقوا

پس از امساک زبان از حرام، امساک از مباح و حلالها مورد تأکید است، مگر به قدر ضرورت.

در قرآن می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ..... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» روزه بر شما واجب شد بلکه از این طریق متقی شوید. «متقی» یعنی کسی که از هر چیزی که جلوی پروازش را بگیرد آزاد است. من نمی دانم با توجه به آخر این آیه به شما چه حالی دست می دهد، یک چنین مزده بزرگی به آدم می دهند. ما تا وقتی که نسبت به روزه، به عنوان برنامه خدا برای نجات خود، یک اطمینان کامل و عالی پیدا نکنیم، اصلاً روزه نگرفته ایم. عجیب است؛ وقتی شما پیش یک شیخ و مرشد بزرگی می روید، به شما می گوید این ذکر را روزی پنجاه بار بگو و شما هم می گویی، بین چه حالی به تو دست می دهد! و واقعاً هم آن حالت به شما دست می دهد. حالاً ربّ شما یعنی خدا می گوید روزه بگیر، چرا که از طریق روزه می توانی متقی شوی. یعنی دارد بالاترین هدیه ای را که می شود خدا به بشر بدهد به ما می دهد. همانطور که شما می دانید؛ فقط در مقام تقواست که برای انسان ارتباط با خدا محقق است؛ فرمود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»، یعنی وقتی خدا می خواهد شما را قبول کند، با تقوا قبول می کند. - چون وقتی کار متقین را

قبول می‌کند، خود متقین را هم قبول کرده‌است، چون انسان از کار و نیت خودش جدا نیست - حالا می‌گوید روزه راه متقی شدن است.

«چرا که تقوا، با اجتناب از مباح‌ها و حلال‌ها شکل اصلی خود را نشان می‌دهد و انسان را در یک حصار فوق‌العاده نورانی از انسجام توحیدی وارد می‌کند!»

چون یکی از خصوصیات انسان می‌شود «الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»؛ (آنهایی که از لغو روی گردانند) یعنی هر چیزی که برای حیات من جدی نیست، نباید وقتم را صرف آن کنم.

«و روزه از مباح و روزه از حلال، بیش از حد ضرورت، باعث می‌شود که انسان قدم‌های خیلی خوبی در راه قرب به سوی حق بردارد. عمده آن است که نفس خوردن و حرف زدن بیش از ضرورت را، هم سفره‌شدن با شیطان بدانیم، و برسیم به این حقیقت که هر چه از این شیر شیطانی فاصله بگیریم، حلوائ معرفت و قرب به ما می‌دهند.» گفت:

گرز شیر دیو، تن را وائبری در فطام او بسی حلوا خوری باید من و شما تلاش کنیم از حلال هم روزه بگیریم، یعنی هر کسی بررسی کند ببیند آیا به این چیزی که حلال است؛ الآن ضرورتاً نیاز دارد یا ندارد؟ این به خودمان بستگی دارد؛ ما می‌خواهیم در چه درجه‌ای روزه بگیریم؟ اگر در درجه «رؤیت»؟ پس باید صدمه بخوریم.

۴- امساک گوش از سخنان غیر معنوی؛ مقدمه و زیدن حقایق معنوی  
امساک گوش، گوش ندادن به سخنان غیر معنوی است. در قرآن داریم:

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا، فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»؛ یعنی اگر دیدی یک عده‌ای دارند خود را مشغول نقادی آیات خدا می‌کنند و به جای فهم آیات الهی، بهانه می‌گیرند، از آنها فاصله بگیر، حتی در فهم قرآن هم باید به دنبال گوهر اصلی آن بود. حیف این دل است که روزه باشد و حرف‌های بیخود بیاید این دل مصفا را زمینی کند. شما روزه‌ای بگیرید که از نتایج عالی‌ه برخوردار شوید، این نتیجه که آدم فقط جهنم نرود، به نظرم خیلی ظلم به روزه است. شما یک دقتی بکن بین چه روح با صفایی پیدا کرده‌ای؛ روحی که می‌تواند پرواز کند. حالا اگر شما حرف لغو گوش دادی، این روح، پرواز می‌کند اما به سمت کجا؟! به سمت همان مقاصدی که حرف‌های لغو به آنها اشاره دارد حالا امتحان کنید؛ شما در ماه رمضان بعضاً خیلی حال دارید تا مطالعه کنید، اما شیطان نمی‌گذارد مطالعه حسابی و مفید بکنید؛ یعنی می‌گوید: حالا که می‌توانی مطالعه کنی، برو مثلاً کتاب «امیر ارسلان نامدار» بخوان! حالا که این روح می‌تواند پرواز کند، اگر گرفتار گوش دادن حرف‌های لغو شدید، جهت این روح می‌رود به آن چیزهایی که گوش داده‌اید، باید یک چیز حسابی گوش بدهید. واقعاً مواظب باشید در این ماه رمضان این گوش، حرف‌های لغو را نشنود. و هیچ چیز حسابی تر از آن نیست که گوش دلتان را با توجه به حقایق غیبی، آماده نوازش سخنان غیبی کنید. یعنی حقایق فوق الفضا را بشنوید. گفت:

باقی این نکته آید بی‌زبان در دل آن کس که دارد نور جان

گفتند: روزه دار گوشش را از حرف‌های عادی برکند تا آمادۀ وزیدن حقایق معنوی گردد، چرا که باید تمام قوای ما - اعم از گوش و چشم و زبان و قلب - الهی شوند و در بیرون و درون ما خدا حکومت کند تا از سیاهی خودبینی به روشنائی خدایینی برسید و روزه دریچه رؤیت حق و حقیقت گردد.

شما اصلاً چرا روزه می‌گیرید؟ برای اینکه نمی‌خواهیم خودمان را ببینیم، می‌خواهیم خدا را ببینیم. پس باید دقت کنید کاری که حواس شما را به غیر خدا جمع می‌کند انجام ندهید. و برای این کار باید بیرون و درون را پاک کرد. بیرون را چگونه پاک می‌کنید؟ یک راهش این است که مواظب باشیم حرف لغو گوش ندهیم، ما بارها تجربه کرده‌ایم، یک سخن لغو که به گوش مان می‌خورد، گاهی آنچنان قلب آدم را به هم می‌ریزد و آشفته می‌کند که آدم می‌گوید: «عجب! اینقدر ما ضعیف بودیم و نمی‌دانستیم!»، ما همین هستیم، پس باید مواظب خودمان باشیم. که گفت:

گوش دل را یک دمی این سو بیار تا بگویم با تو از اسرار یار  
 اگر جهت گوش دادن را عوض کردیم و از گوش دادن حرف‌های لغو  
 خود را آزاد کردیم و گوش قلب را به کار انداختیم، گوش قلب؛ اسرار  
 یار را خواهد شنید.

«وقتی آرام آرام روزه در وادی روزه تن و روزه اعضا محقق شد، به روزه اندیشه می رسد تا فکرش در مسیر نور قرار گیرد و تفکرش الهی گردد».

وقتی روزه دار در میدان روزه بدن و اعضاء محکم شد، یعنی در روزه تن، روزه گوش و روزه زبان خود را مستقر کرد، آمادگی وارد شدن در میدانی بزرگتر در او پیدا می شود.

انسان باید به جایی برسد که یک ساعت تفکرش از هفتاد سال عبادت بهتر است، کسی به سادگی به این جا نمی رسد. حالا خودتان می توانید امتحان کنید؛ شما همین که بخواهید تفکر کنید، خود این تفکر می شود ضد تفکر؛ یعنی یک دفعه می بینی با این فکرها روبه رو شدی که چه چیزی را فکر کنم؟ فردا و پس فردا به چه چیزی فکر کنم؟ نان چقدر است؟ میوه چقدر است؟ می بینی اصلاً از فکر حقیقی بیرون رفتی، و لذا تفکر شد ضد تفکر.

من قول می دهم اگر درست روزه بگیری، به طور عجیبی روزه تفکر شما را فرا می گیرد. می بینی بحمدالله به یک چیزهایی دارید فکر می کنید که قبلاً این چیزها را تصور هم نمی توانستید بکنید. یعنی تفکر شما هم وارد وادی روزه می شود. یعنی تفکر هم، از ضد تفکر روزه می گیرد. همان طور که وقتی بدن روزه گرفت، نظر به حق پیدا می شود و همین روزه بدن مقدمه می شود تا اعضاء و قوای بنیایی و شنوایی روزه بگیرد. اعضا هم که با یک همت اساسی روزه گرفت، آرام آرام وارد «روزه در اندیشه» می شویم، یعنی اندیشه روزه دار می شود. حالا اندیشه که روزه دار شد، این دیگر سیر و سلوک است و قدم گذاشتن در عالم غیب و معنویت؛

آدم به چیزهایی نایل می‌شود که در هیچ کتاب و مدرسه‌ای نیست و در هیچ لفظ و سخنی هم نمی‌آید، بعد هم که رسیدید برای هیچ کس نمی‌توانید بگویید، فقط خودتان می‌دانید؛

آنکه را اسرار حق آموختند      مهر کردند و لبانش دوختند

یعنی این طور نیست که شما فکر کنید در وادی روزه هیچ کس به جایی نرسیده است چون برای ما داستان رسیدن‌هایشان را نگفته‌اند؛ آنهایی که رسیده‌اند، به چیزهایی رسیده‌اند که گفتنی نیست. بنابراین شما هم باید به چیزهایی برسید که گفتنی نیست، نه اینکه بگویید: هر چه بقیه گفتند، ما فهمیدیم، پس همین قدر حدّ ما و بقیه است، نه آقا!

#### ۶- روزه از وهمیات

«روزه از تغذیه با وهمیات»، یعنی از دشمنی‌ها و دوستی‌های بیجا باید

روزه گرفت.

یکی از مقامات روزه، روزه از وهمیات است؛ ما باید با نظر به حق از وهمیات روزه بگیریم. با چی؟ با نظر به حق. شما نمی‌دانید چگونه به حق نظر بکنید، هیچ کس نمی‌داند. اما این را می‌دانید که دشمنی بیجا و دوستی بیجا می‌توانیم نداشته باشیم، حالا وقتی حواسمان جمع است که بیخودی دشمن و یا دوست کسی نشویم، آرام آرام نظر قلب به حق می‌افتد. وقتی شما از این طرف حواس تان جمع شد که دشمنی بیجا و دوستی بیجا در قلب تان نیاید، قلب تان از آن طرف خودش شکل می‌گیرد؛ یک مرتبه

می‌بینید مثل این که رؤیت حق دارد می‌آید. یعنی از وهمیات<sup>۳</sup> باید روزه گرفت تا «وهم» را بشناسید و از آن آزاد بشوید.

«و روزه از وهمیات، آدم را از نفس اماره به نفس مطمئنه می‌رساند. و این، با روزه ممکن است.»

همان که فرمود: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»،

مگر روزه ورود در عبادت نیست؟! پس مقام «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» با روزه محقق می‌شود.

ما متأسفانه به راحتی به این بصیرت نمی‌رسیم که متوجه شویم چقدر گرفتار وهم هستیم. چه بسیار تصمیم‌گیری‌های ما براساس وهمیات ما است، کلیه رقابت‌ها، انگیزه و همی دارد. ترس از بی‌آبرویی و بی‌رزقی را باید در وهم‌زدگی خود جستجو کنیم، حتی اهل بصیرت تا آنجا ما را جلو می‌برند که بفهمیم توجه به ابزارها و اعتباریات اکثر ایشه در وهم دارد و روزه دریچه‌ای است که بسیاری از این وهمیات را به ما می‌شناساند.

بعد از روزه اندیشه، دیگر خیال مزاحم نیست

وقتی آدم به روزه اندیشه رفت و خدا به اندیشه‌اش نور داد، دیگر حافظه او محل جولان خیالات واهی نیست بلکه قلب او در صحنه است و توجه و رؤیت، غذای جان اوست.

زین غذاها اندک‌اندک باز بر کین غذای خر بود نی زان حُرّ

---

<sup>۳</sup> - در کتاب «روزه؛ دریچه‌ای به عالم معنا»، این «وهم» یک مقداری بحث شده است.

بناست یک غذای دیگری به ما بدهند تا إن شاء الله به رؤیت برسیم. شما سر هر عبادتی را با روزه اندیشه پیدامی کنید؛ چون گفت: در و مدخل هر عبادتی روزه است «بابُ الْعِبَادَةِ الصَّوْمِ».

**«وای به حال کسی که قوه خیال را ادب نکرده!»**

خودتان می دانید؛ همه مشکلات ما این است که خیالات، آدم را هلاک می کند. انسان گاهی تصور می کند آدم خوبی است، بعد یک فکر غلط می آید و آنچنان و با همه قدرت سر تا پای شخصیت و زندگی ما را فرا می گیرد که تصور آن را هم نمی کردیم، گاهی حتی بدن را هم خرد می کند. که اگر إن شاء الله فرصت پیش بیاید، باید روی این بحث کنیم.

و عکسش هم واقع می شود، اگر ابتدا روزه بدن محقق شد، بعد اعضا هم روزه گرفتند، اگر توانستید در تمرکز اندیشه باشید و اندیشه را هم از وهم و خیالات واهی به کمک روزه های قبلی آزاد کردید، متوجه می شوید انگار تمام قدرت ها پیش شما آمده است. یعنی ابتدا برای اینکه بفهمید چقدر در مقابل هجوم اندیشه ها ضعیف اید، تصمیم بگیرید نمازتان را با حضور قلب بخوانید، آن وقت می فهمیم که چقدر ناتوانیم. آن کسی که دنبال حضور قلب در نمازش نیست، اصلاً نمی فهمد چقدر ضعیف است. وقتی می خواهی حضور قلب داشته باشی، می فهمی: «وای چقدر ضعیفی!».

تا این جا را داشته باشید، حالا از این طرف شروع کنید؛ وقتی روزه می گیرید، مواظب چشم و گوش و زبان تان هم باشید، بعد که می خواهید

با حضور قلب نماز بخوانید، می بینید برایتان تا حدی ممکن شد. شما که کاره‌ای نبودید خدا قول داد با روزه گرفتن شما را به تقوا می‌رساند، شما اگر روزه بگیرید به این نیت که خودتان می‌توانید آدم بشوید، همه چیز را می‌بازید، اگر اَمْثَالاً لِأَمْرٍ اللَّهِ و قَرَبَةً إِلَى اللَّهِ روزه بگیرید، یعنی روزه می‌گیرید چون خدا گفته است؛ یعنی اعتماد دارید به قدرت خدا، این روزه، روزه است. یعنی روزه گرفته‌اید که خدایا! من می‌دانم تو قادری که با این روزه، من را آدم کنی. التفات دارید؛ مگر این‌طور روزه نمی‌گیریم؟! ما مطمئن‌ایم خدا که می‌خواهد ما را آدم کند، حالا با دستور به این روزه می‌خواهد ما را آدم کند، پس می‌تواند ما را آدم کند، حالا به ما گفته است روزه از غذا بگیر، یعنی نان نخور. بعد هم سمع و بصر و سایر اعضایت را روزه بدار، بعد می‌بینی خودش آنچه باید بدهد، می‌دهد. اندیشه‌تان که دست شما نیست؛ تا می‌خواهیم بیندیشیم، می‌بینیم که همان «غفلت» شد. اندیشه راجع به این لیوان آسان است چون چشم می‌خواهد تمرکز کند، و یا اگر بخوانید کتاب بخوانید می‌شود، ولی وقتی که اندیشه را می‌خواهیم سیر بدهیم، می‌بینیم «غفلت» شد. به قول بزرگان: «نیت، برای حضور قلب، عین عدم حضور می‌شود.»؛ شما وقتی در نماز می‌خواهید نیت کنید «دو رکعت نماز برای رضای خدا»، وقتی که فقط بازبان می‌گویید، آسان است ولی وقتی می‌خواهید قلب‌تان بگوید، می‌بینید همان‌جا گیر افتاده‌اید. یعنی وقتی که می‌خواهیم قلباً نیت کنیم دو رکعت نماز بجا بیاوریم می‌بینیم نشد، تازه همان «نیت» شد «ضد نیت»؛ می‌بینیم در آن نیت کردن همه کاری کردیم، فقط نیت نکرده‌ایم! الفاظ هم که «نیت»

نمی شود. شما زورتان را امتحان کنید، می بینید ما و شما اصلاً چنین زوری نداریم.

حالا عکسش: اگر آمدیم این سیر را طی کردیم، می بینیم در دل روزه، همه این ها در حد همت ما، به دست می آید. این کارها سخت نیست؛ باید موظف باشیم گوش و زبان و چشمان تمرکز داشته باشند و نگذاریم هرز بروند. تا اینجا سخت نیست، آن قسمت سختش را هم که خدا با لطف خودش آسان می کند چون او باید بدهد، او هم که بخیل نیست، دنبال بهانه است که بدهد؛ یک باره شما می بینید: عجب! احساس حضور می کنید، احساس ارتباط می کنید، می توانید حضورتان را که به شما می دهند داشته باشید.

#### «دیگر حافظه محل جولان خیالات واهی نیست.»

در سیر روزه اندیشه، انسان به لطف الهی و آرام آرام به اندازه ای که ما ظرفیت پیدا کردیم می رسم به جایی که خیالات بر اندیشه انسان حکومت نمی کند. عزیزانی که در دفع خیالات وقت گذاشته اند و نسبت به مزاحمت آنها حساس اند و می دانند چقدر از این خیالات واهی اذیت می شوند، آن وقت می بینند که رهایی از خیالات واهی راه دارد.

در یک جلسه ای عرض کردم؛ «وقتی که علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) بنا بود چشم شان را عمل جراحی کنند، به ایشان می گویند: باید بی هوش تان کنیم. می فرمایند: چرا؟ می گویند: برای این که شما باید بیست دقیقه چشمتان را باز نگه دارید تا ما بتوانیم آن را عمل کنیم. علامه (رحمة الله علیه) می گویند: نیازی نیست بیهوشم کنید، من چشمم را باز نگه می دارم و اصلاً پلک نمی زنم.» شما ببینید؛ ما یک خار و خاشاک که نزدیک چشم مان می رود، چشم مان

را می‌بندیم، حالا می‌خواهند چشم علامه را جراحی کنند، علامه (رحمة الله علیه) می‌گویند: «باز می‌گذارم!» می‌گویند که نیم‌ساعت آقا چشمش را باز نگه‌داشت! همین چشمی که دارند در آن تیغ فرومی‌کنند!! چه کسی است که می‌تواند این قدر روی چشم تمرکز کند و نیم‌ساعت باز بگذارد؟ آن که دلش جای دیگری نمی‌رود و در اختیار اراده خودش قرارش داده. شما ببینید: من اگر بخوام الآن روی یک موضوعی تمرکز کنم، همین که می‌خواهم تمرکز کنم، می‌گویم: اگر تمرکز بکنی آن وقت به کجا می‌رسی؟! یک دفعه می‌بینی تمرکز از دست رفت؛ خود «تمرکز» شد «ضد تمرکز». حالا اگر کسی بخواهد نیم‌ساعت تمرکز کند که این چشم را باز بگذارد، باید این قلب در کنترل کامل خودش باشد. پس معلوم است می‌شود این قلب را در کنترل گرفت، راهش همین است؛ راهش روزه است، به همین سیر و روشنی که می‌فرمایند: «اگر از کنترل غذا خوردن تا کنترل اندیشیدن پیش برویم، دیگر خیالات مزاحم نیست».

حالا عکسش؛ ما چقدر ضعیف هستیم؟ به اندازه‌ای که نمی‌توانیم تمرکز کنیم. یعنی همان قدر که خودمان دست خودمان نیستیم، معلوم است که به همان اندازه ضعیف هستیم. وقتی می‌گوییم از امروز ما می‌خواهیم تمرکز کنیم و روی مسائل خودمان فکر کنیم، می‌بینیم: عجبا! شیطان آمد؛ همه جا بردمان غیر از پیش خودمان! پس معلوم است ما دست خودمان نیستیم، ولی می‌شود دست خودمان بیاییم.

«وای به حال کسی که قوه خیال را ادب نکرده است! و خوشا به حال

آن کس که با روزه اندیشه، از ظلمت خیال آرام آرام خود را

راحت کرده و از دستِ بازی خیالاتِ چموش آزاد شده و مشغول

رؤیت است!»

ممکن است بگویید: «مسأله را گفתי اما راه حل را نگفتم!»، نه؛ راه حل در دل همین مسأله هست؛ شما همین سیر را بروید تا رؤیت کنید، بقیه اش دیگر گفتنی نیست. یعنی تا اینجایش که دست شماست بروید، اما مطلوبتان این باشد که اندیشه تان مشغول پراکندگی های بیرون نباشد. یعنی همین که شما اندیشه را تا آنجا که می توانید در اختیار حکم خدا بگذارید، آرام آرام بقیه اش درست می شود.

چگونه من وقتی به این لیوان نگاه می کنم به راحتی می توانم متمرکز بشوم؟! در این جا اندیشه و قلب یکی است. حالا اگر قلب وارد برنامه رؤیت خدا شد، تمرکز پیش می آید، یعنی آرام آرام رؤیت به صورت ملموس تر نصیب انسان می شود. چه کسی این رؤیت را می دهد؟ خودش می دهد. از کجا می گویند؟ از آنجا که خودش از زبان پیامبرش فرمود: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ، فَرْحَةٌ عِنْدَ الْإِفْطَارِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ» یعنی شادی حقیقی در روزه، رؤیت و لقاء حق است. عمده آن است که خود را وارد برنامه رؤیت حق کنیم، ابتدا یک رؤیت اجمالی با شروع روزه، محقق می شود، سپس با نور همین رؤیت اجمالی که قلب یک توجه اولیه به خدا برایش حاصل شد، تمرکز قلبی شروع می شود، با روزه اندیشه این تمرکز به رؤیت نسبتاً تفصیلی بدل می شود و باز یک تمرکز قلبی شدیدتر حاصل می شود و منجر به یک رؤیت تفصیلی می گردد و هَلُمَّ جَرّاً همین طور مطلب را بگیر و برو. عمده عزم و اراده است که خود را وارد برنامه رؤیت

بکنیم. نمی‌گوییم آسان است، عرض می‌کنم رسیدن به این مقام ممکن است. آری:

از وی همه مستی و غرور است و تکبر و زما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

او به ما نیاز ندارد، ما همه مقصد و مقصودمان اوست و لذا راه کوتاهی نیست، به همین جهت حافظ «رحمة الله علیه» در دستور سلوکی خود می‌گوید:

شرح شکن زلف خَم اندر خَم جانان کوتاه توان کرد که این قصه دراز است

هر کس می‌خواهد بدون خونِ دل خوردن و بدون باقی ماندنِ دائمی جهت قلب در تمرکز، به رؤیت خدا برسد، بداند نمی‌رسد. باید تمام دیده‌دل را به جهت حق بیندازد و به کمک روزه چشم، خود را از همه چیز غیر خدا باز دارد تا شروع شود. حافظ «رحمة الله علیه» می‌گوید:

بر دوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم دیده من بر رخ زیبای تو باز است

و این چشم از همه عالم بازداشتن، بدون روزه محال است و اصلاً شروع نمی‌شود.

### پاداش روزه، نجات از خیالات واهی

دوباره به این روایت توجه کنید؛ که فرمود: «روزه از برای من است و من جزای آن هستم». حالا دقت کنید؛ ما از آن وقت تا حالا گفتیم: شرط نجات، رؤیت حق است. خود خدا گفته است که «اگر روزه بگیری من جزای توام». عرض کردیم: «جزای ماست» یعنی خودش را به ما نشان می‌دهد. بنده و جناب‌عالی باید همیشه دعایمان این باشد، من که هر وقت از دوستان التماس دعا دارم، می‌گویم: دعا کنید که خدا خودش را

به ما بدهد، چیز دیگری به ما ندهد، خودش را به ما بدهد. آیا شما چیزی بالاتر از این می‌خواهید؟! متوجه هستید؛ خدا خودش را به ما بدهد غوغاست! دیگر خودش جای ما می‌نشیند، همه چیز درست می‌شود! چون ما خودش را می‌خواهیم، چیز دیگری هم نمی‌خواهیم. حالا شما حساب کنید: آیا این مژده که می‌فرماید: «روزه مال من است و خودم جزایت می‌شوم»، کم است؟! یعنی خودش را به ما می‌دهد. مگر مصیبت ما چیست؟ مگر همه مصیبت‌های ما این نیست که غیر می‌آید نمی‌گذارد ما خودمان باشیم؟! ما باید به خدا اعتماد کنیم که: خدایا! تو گفתי خودت را به ما می‌دهی، اگر خودت را به ما بدهی و ما فکرمان به تو متوجه بشود، دیگر این قدر در این خیالات واهی خُرد نمی‌شویم و همه عمرمان نمی‌رود. آیا شما گاهی غصه نمی‌خورید، شیون نمی‌زنید که عمرتان سر هیچ و پوچ رفت؟! خیالات بیخود، میل‌های بیخود، غم‌های بیخود، شادی‌های بیخود، دشمنی‌های بیخود، دوستی‌های بیخود، همه فرصت‌ها و استعدادها رفت! خلاص شد!! حالا خدا می‌گوید من با این روزه نجات می‌دهم. می‌گوید: خودم را به تو می‌دهم. إن شاء الله وقتی که خودش را به ما بدهد و ما هم در رؤیت قرار گرفتیم. با «مشاهده خودش» مسأله ما حل می‌شود، کار روزه هم همین است، إن شاء الله و به امید لطف الهی ما روزه می‌گیریم نه با اعتماد به خودمان و به روزه‌مان.

«آنکه از میل‌های غیرالهی بُرید و یک‌دله شد، همه چیز را از خدا - که او همه چیز است - می‌گیرد، و فقط با او به نشاط می‌آید و جانش با او فربه می‌شود.»

ما اگر با یاد خدا به نشاط نمی آییم، برای این است که هنوز لجن‌ها را نمی‌شناسیم. خودتان می‌دانید؛ ما گاهی با چیزهایی خوشحالیم که اصلاً ارزش خوشحالی ندارند، و بعد از مدتی معلوم می‌شود چه خوشحالی بیخودی بود! غصه از این بالاتر که بعد از مدتی آدم بفهمد این همه وقتی که صرف کرد و با داشتن آن چیز خوشحال شد، بیخود خوشحال شده است؟! همان خوشحالی برایش غم می‌شود! حالا اگر کسی با خدا خوشحال باشد؛ و به خدا باشد و نه به میل‌های خود و با خدا باشد و پیش خدا باشد، دیگر اصلاً همه چیز دارد، این چنین بودن هم فقط با روزه ممکن است که بتواند خود را زیر پا گزارده تا خدا را بر سر خود بنشانند و حکم او را بر جان و دلش حاکم کند، برای همین هم باید این آیه ۴۵ سوره بقره را ساده بگیرید که می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ». یعنی (از صبر و نماز کمک بگیرید و این کار مشکلی است، مگر برای خاشعین)، خاشعین یعنی آنهایی که میل‌های خود را زیر پا گذارده‌اند و قلب خود را در مقابل حکم خدا خاشع و پذیرا کرده‌اند برای این افراد استعانت به صبر و صلاة ممکن می‌شود، و آن وقت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: صبر یعنی «روزه». چرا صبر را اول آورد؟ یعنی آیا می‌خواهید به جایی برسید؟ «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»، یعنی در پیچه صلوة هم روزه است، یعنی اول با روزه شروع کن تا نمازت هم نماز بشود و نتیجه بدهد. مگر نماز محل رؤیت حق نیست، و بر همین اساس هم فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؟! ولی اگر درست روزه بگیرد، نمازتان هم نماز می‌شود. حالا می‌توانید امتحان کنید؛ شما این طور که

عرض کردم، در ماه رمضان نماز بخوانید ببینید چه می‌شود؟ آیا این نماز همان نماز قبل از ماه رمضان است؟ یا زمینه یاد و حضور خدا در آن فراهم‌تر است.

### روایات راجع به روزه؛ عامل زنده ماندن دل

در بحث «روزه؛ دریچه‌ای به عالم معنا» و «روزه، گوهر تفکر دینی» مبانی فلسفی این‌ها را تا حدی عرض کرده‌ایم که: «گوهر ماه رمضان را بشناسیم»، آن مباحث را مطالعه بفرمایید. وقت خوبی هم هست، ماه رمضان ماهی است که دائم با ذکر باید قلب‌مان را حفظ کنیم. چند نکته را در سال‌های گذشته هم عرض کرده‌ایم که تذکر آن را ضروری می‌دانیم؛

اولاً: روایات راجع به روزه را در این ماه رمضان مطالعه کنید، بروی کتاب‌های اخلاقی مثل «معراج السعاده»، «جامع السعاده»، «مصباح الشریعه»، و کلاً روی کتاب‌هایی که روایات روزه را می‌گوید، وقت صرف کنید، یک صیقل خوبی به قلب می‌دهد. در پایان نوشته «روزه؛ دریچه‌ای به عالم معنا» تعدادی روایت نوشته شده به همین نیت که روایات دل را زنده نگه می‌دارد و به یک جاهایی می‌رساند که بعداً می‌گویید: «اصلاً مگر می‌شد ما به یک چنین جاهایی برسیم؟!». نه، به خودی خود نمی‌شد. ولی خدا می‌تواند این کار را بکند، ما هیچ وقت نمی‌توانستیم. یعنی به جاهایی می‌رسید که هیچ وقت فکر نمی‌کردید می‌شود اصلاً آدم به این جاها برسد.

باید همین تذکرها را داشت، باید تذکرها را حفظ کرد. قلب با ذکر زنده می‌ماند، آن هم با ذکر قلبی.

ثانیاً: توجه به خود قرآن است که با تدبّر در آن و با صوتی حزین آن را قرائت کنید و با این کار به دل تفهیم نمودن که ای دل! متوجه باش خدا دارد با تو حرف می‌زند، دوباره بخوانید و به دل تنبّه دهید، که ای دل بیدار باش، با کلام خدا بیدار شو.

ثالثاً: نماز از عوامل بیداری دل، است. خود را در محضر خدا وارد کنید و شروع کنید اسما و صفات خدا را به سوی خود دعوت نمایید. با بسم الله الرحمن الرحیم گفتن، با الحمد لله رب العالمین گفتن، با سبحان ربی العظیم گفتن، خدای دارای این صفات را به سوی قلب خود دعوت کنید تا «الله» و «رحمان» و «رحیم» و «مقام سبحانی حق»، قلب شما را بگیرد.

رابعاً: یکی دیگر از عوامل بیداری همان طور که عرض شد؛ خواندن روایات است، مثل روایات کتاب ایمان و کفر اصول کافی.

خامساً: یکی هم ذکرهایی مثل «لا اله الا الله» است. که عزیزان این نکات را برای به فعلیت رسیدن روزه فراموش نفرمایند.

### چرا در ماه رمضان روزه نمی‌گیریم؟

وقت ما تمام شد ولی حرف تمام نشد. ما در ماه رمضان چون خودمان را هلاک می‌کنیم، واقعاً آن طور که باید و شاید روزه نمی‌گیریم. چطوری خودمان را هلاک می‌کنیم؟ با دو چیز:

یکی این که خیالات واهی خسته مان می کند؛ گوش دادن های بیجا و نگاه کردن های بیجا، هلاک مان می کند. این طوری اصلاً نفس مان به پا نایستاده است که بخواهیم بگوییم برو، خرد شده است، نفس خرد شده که امکان سیر و صعود ندارد.

یکی هم بی احتیاطی در غذا خوردن، روزه ما را هلاک می کند. در غذا خوردن باید کاملاً مواظب باشیم؛ یک غذای مفید ( نه افراط و نه تفریط) بخوریم. یعنی اگر خیلی کم غذا بخورید طوری که نفس تان اذیت بشود، این نفس به پا نایستاده است که راه برود، خُرد است. اگر هم زیاد بخورید به طوری که نفس تا عصر هنوز مشغول هضم این غذای سحر باشد، پس چه موقع بایستد که راه برود؟! بر همین اساس است که کنترل غذای ماه رمضان خیلی سخت است چه افطارش و چه سحرش، شاید بتوانم بگویم: یکی از دعاهایی که باید در حق همدیگر بکنیم، تعادل در غذا خوردن در ماه رمضان است؛ زیاد بخوری بدبخت شدی، کم هم که بخوری نفس، مشکل دار می شود. یعنی این خیلی مشکل است که آدم به بدنش از طرف افراط و تفریطها مشغول نشود، گاهی دیده اید؛ در ماه رمضان یک مدتی که روزه گرفته ایم، مشغول بدن مان می شویم؛ هر چه می آییم نماز بخوانیم حواس مان پرت است، یعنی درست در جایی که باید نتیجه بگیرید، می بینید ضرر کرده اید؛ بی طاقت شده اید، کسل شده اید، مال این است که در غذا مراعات نکرده اید؛ یا زیاد خورده اید یا کم خورده اید، هر دو بد است. تازه حالا غذا را که إن شاء الله درست کردید، باید تلاش کنید که این روح خسته نشود، چه خوش است روحی که سر حال است و آشفته

خیالات نیست و استوار ایستاده است! آزاد! نه به جهت غذاهای سنگین و غذاهای کم، خسته است، نه در خیالات افراطی سنگین گرفتار است و نه آرزوهای واهی او را ربوده است؛ آزاد ایستاده است. سیر چنین کسی سیر بسیار مفیدی است.

خداوند به لطف و کرمش ما را به روزه‌ای که مورد رضایتش است، نایل بگرداند.

### جلسه دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ بِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ،  
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُنتَجِبِينَ.

### احساس نیاز به تقوا؛ لازمه فهم تقوا

حضرت حق فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ، كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». یعنی اگر که رسیده‌اید به این که شدیداً به تقوا نیاز دارید، یک راه برایتان گذاشته‌اند و آن هم روزه است. و خداوند برای متقی شدن همه ملت‌ها و همه بندگان خدا حتی در گذشته تاریخ، همین برنامه را گذاشته است، لذا فرمود: «كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ».

آن کسی که رسیده است به اینکه برای نگهبانی خود کار بسیار سنگینی را باید برنامه‌ریزی کند، خیلی خوشحال می‌شود که راه نگهبانی از خود را خداوند به او نشان داده است. بعضی‌ها اصلاً تا اینجا نرسیده‌اند که

نیاز حقیقی انسان، نگهبانی از خود است؛ هر حادثه‌ای آنها را به این طرف و آن طرف می‌برد. یک خیالی به این طرف می‌بردشان، خیال دیگری می‌آید و آنها را از اینجا به جای دیگری می‌برد، مثل یک پرگاه دائماً در آشفته‌بازار خیالات جابه‌جا می‌شوند و نمی‌دانند کجایی هستند؛ وطنی برای خود نمی‌شناسند که ببینند تا حالا چقدر خودشان را به آن وطن نزدیک کرده‌اند. اینها هدیه‌ای به نام روزه (به آن معنایی که خدا برای انسان تهیه کرده است) را نمی‌توانند بشناسند. نهایتش این است که روزه می‌گیرند تا از معصیت ترک روزه که موجب ورود آنها در آتش می‌شود خودشان را رها کنند، خدا هم «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است؛ و این نتیجه‌ای را که این‌ها از روزه می‌خواهند به آنها می‌دهد.

ولی یک وقت است که آدم می‌بیند استقرار ندارد، اصلاً هیچ ثباتی در شخصیتش نیست؛ هر خیالی می‌جناندش و نمی‌تواند با این خیالاتی که همه زندگی‌اش را پُر کرده است و او را هیچ و پوچ کرده است مقابله کند، به ناتوانی خودش هم پی برده است که هیچ است هیچ. کسی که در این فضا است این سخن خدا که می‌فرماید: «رُوزِهَ بَگیرید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، شاید متقی شوید»، خیلی خوشحالش می‌کند، یک امید بزرگی در قلبش ایجاد می‌کند. اولاً فرمود: «لَعَلَّكُمْ»؛ یعنی بالاخره یک چیزی به شما می‌دهند، به اندازه‌ای که روزه واقعی بگیرید. ولی چنین خبرهایی هم نیست که هر روزه‌ای همه آن تقوا و خودنگهبانی را به دنبال بیاورد، اینجاست که تلاش هر کس این است که بفهمد چطوری به آن تقوایی که خدا در روزه وعده داده است برسد. کسی می‌تواند طلب حقیقی‌اش این تقوا باشد،

که چوب بی تقوایی‌هایی که خورده‌است را ببیند. مزه تقوا، خیلی مزه بزرگی است، ولی کسی می‌تواند تلاش کند به این تقوا برسد که بفهمد تقوا یعنی چه، یا بی تقوایی را بفهمد یعنی چه. یک ذره مزه تقوا که عموماً خدا اول ماه رمضان به بنده‌هایش می‌دهد، کافی است تا آدم برای بدست آوردن این تقوا سر و دست بشکند.

### روزه؛ حفظِ «در محضر حق بودن»

این که «چطوری آدم صاحب خودش بشود و تمام وسوسه‌ها از میدان شخصیتش بیرون برود و این حالت، یک طلب برای انسان بشود، کار بسیار ارزشمند و مشکلی است. ما همان آنی که می‌خواهیم طلب‌مان خدا بشود، می‌بینیم اولاً: همت بلندمان زیر وسوسه‌ها خرد شده‌است. بعد هم که می‌خواهیم همت کنیم، می‌رویم و خود را در انواع آرزوها می‌پراکنیم؛ چون هنوز یک‌دله نشده‌ایم، تقوا کارش این است که انسان را یک‌دله کند.

ولی این را عزیزان باید بدانند؛ «هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد» اگر کسی تقوا می‌خواهد - به معنای واقعی تقوا - باید روزه‌اش را هم در همان راستایی که به آن تقوا منجر می‌شود، شکل دهد. روایت می‌فرماید که: «إِنَّمَا الصَّوْمُ أَمَانَةٌ، فَلْيَحْفَظْ أَحَدُكُمْ أَمَانَتَهُ» روزه یک امانت است پس باید که هر کدام از شما امانت پروردگار را حفظ کنید. این امانت را باید حفظ کرد و باید مواظب بود ضایع نشود، خیلی هنر می‌خواهد آدم بتواند روزه را حفظ کند، آری خیلی هنر می‌خواهد! چون

همانطور که دیده‌اید؛ شیطان روزه را از آدم می‌رباید. با چی می‌رباید؟ با انجام دادن همان کارهایی که به ما دستور ترک آنها را داده‌اند، در نتیجه حفاظت از «در مظهر حق بودن» را از ما می‌رباید.

عظمت همه‌جانبه روزه، این است که تمام طول روز می‌تواند برای ما باقی باشد؛ اقامه نماز را وقتی تمام کردیم، دیگر بالاخره نماز نمی‌خوانیم، ولی روزه در تمام روز باقی است. برای همین هم اگر در ماه رمضان اراده کردید که «روزه نباشید»، دیگر روزه‌تان باطل است؛ برای اینکه حیاتش به بقایش است در تمام روز. در روزه مستحبی این مشکل را ندارید، چرا؟ برای اینکه اگر غذا نخورید، دم غروب هم اگر بخواهی اراده کنی که امروز را روزه باشی و از صبح تا آن وقت هم چیزی نخورده باشی، روزه برایت موجود است. اما روزه ماه رمضان یک روزه‌ای است با شرایط خاص خودش! تمام طول روز، آن روزه یک حیات دارد، نه هر وقت تو خواستی بتوانی آن را برای خود ایجاد کنی، این روزه را با چنین شخصیت خاصی که دارد باید حفظش کرد. حفظ روزه کار بسیار مشکلی است، نتیجه‌اش هم بسیار زیاد است. شما ملاحظه کرده‌اید که بعضی از این روحانیون خیلی خوب‌اند و به واقع روحانی هستند، برای اینکه حرف‌های ائمه را خیلی خوب قبول دارند. یعنی این حرفی که ما بارها می‌شنویم و همین‌طور رد می‌شویم را خیلی خوب قبول دارند. خدا هم کمکشان می‌کند تا حیات دینی‌شان را حفظ کنند. برای حفظ روزه هم باید آنچه در رابطه با روزه برای ما گفته‌اند با جان و دل قبول کنیم و سرسری از آن نگذریم، تا روزه خودمان را در سرتاسر روز حفظ کنیم و روزه برای ما

باقی باشد و در طول روز نور خودش را به ما بدهد. شما حساب کنید اگر سی روز در ماه رمضان و در تمام طول روز، روزه نور به قلب شما بریزد، مسلم ما را به روز عید فطر، یعنی عید وصال خواهد رساند و به واقع عید فطر، برای ما عید خواهد بود و وصال حاصل خواهد شد که: «دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم».

### روزه بدن و اعضا؛ شرط لقای حق

در سخنان ائمه علیهم السلام به شکل های مختلفی آمده است که بالاخره باید فقط شکم روزه نباشد، دهان و گوش و چشم و خیال و اعضا هم باید روزه باشند. ولی ما این را ساده می گیریم، یعنی آنکه خیلی ساده است مثل غذا نخوردن را جدی می گیریم؛ در صورتی که دهان مان را می بندیم و ده، دوازده ساعت غذا نمی خوریم، در حالی که این، اول کار است نه آخر کار. اما ما این را آخر کار گرفته ایم و بقیه کارها را هم رها کرده ایم! معلوم است که خیلی ضرر می کنیم. این که حضرت می فرمایند: «چه بسیار روزه داری که فقط گرسنگی برایش می ماند»، بر همین اساس است؛ جهنم هم نمی روند، اما این روزه آن روزه ای که خبر نتایج عالی هاش را به ما داده اند نیست.

باید بتوانیم روزه ای جدی در این ماه رمضان بگیریم، بعد نتایجش عجیب و غریب است، این روزه ای که برای ما مقرر فرموده اند، بیش از اینها که ابتدا فکر می کنیم عجیب و پربرکت است. همین که آیه می گوید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، یعنی همه آن چیزهایی که انسان می خواهد در نهایت از

آن‌ها برخوردار شود. مگر ما نیامده‌ایم در این دنیا که با تقوا بشویم؟! در آیه ۲۱ سوره بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، یعنی ای مردم! پروردگاری را عبادت کنید که شما و انسان‌های قبل از شما را آفرید، شاید در راستای این عبادت، متقی شوید. پس کل فلسفه حیات، برای این است که ما متقی بشویم، و گرنه در این دنیا بیکار بوده‌ایم. و در آیه وجوب روزه، همین تقوا را برای روزه‌دار متذکر می‌شود.

بر همین اساس این نکته را داشته‌باشید که می‌گوید:

«آنکه از روزه بدن نردبانی ساخت برای روزه جوارح، و چشم و گوش خود را نیز به وادی روزه وارد کرد، آرام، آرام به روزه قلب می‌رسد، تا قلب را از فکر و وسوسه‌های مختلف به مشاهده حق و مظاهر حق بکشاند».

یعنی به جایی می‌رسد که فقط حق را می‌بیند. این روایت را که قبلاً هم عرض کردیم، به عنوان هدیه خدا به روزه‌دار، عنایت فرمایید که می‌فرماید: «وَالصَّائِمِ فَرِحْتَان» برای روزه‌دار دو تا خوشحالی هست؛ یکی «عِنْدَ الْإِفْطَارِ» و یکی «عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ» یکی وقتی افطار می‌کند؛ چون می‌بیند الحمدلله این وظیفه را خوب انجام داد. اما یک نتیجه دیگر هم این روزه دارد؛ که خدا را می‌بیند: «عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ» یعنی قلبش متوجه وجود مبارک دائمی نورانی حضرت حق می‌شود. یعنی از خود این روایت می‌شود فهمید که در روزه خبرهایی هست، شرطش همین است که عرض کردم؛ روزه بدن یک نوع نردبان است تا آدم به پشت‌بام برسد، نباید نردبان را خیلی گرفت، باید از نردبان استفاده کرد. وقتی آدم به پشت‌بام

رسید، می‌بیند: عجب! دنیا نسبت به تنگنای داخل این در و دیوارها خیلی فرق کرد، حالا افق یک‌طور دیگری است. یعنی دیگر همین.

آنکه عمری می‌دویدم در پی او کوبه‌کو ناگهانش یافتم با دل نشسته روبه‌رو

در آیه ۱۸۳ سوره بقره فرمود: «روزه بگیری تا متقی شوی و بعد شروع کرد احکام آن را بفرماید، تا رسید به آیه ۱۸۶، فرمود: حالا که بندگان من روزه گرفتند و یک رؤیت اجمالی نصیب‌شان شد، طالب رؤیت تفصیلی می‌شوند و لذا از تو ای پیامبر، سراغ مرا می‌گیرند؛ «فَأَنی قَرِیب» من که نزدیکم، من که پیش آنهایم، یعنی روزه، روزه‌دار را تا این جا می‌کشاند.

### ضیافت‌الله، شرایط رؤیت و شیدایی

«فکر» را هم باید ببندیم، فکر در عین این که چیز خوبی است چیز بدی هم هست. اسب، خوب است تا آدم را نزدیک دریا ببرد، ولی اگر کسی به اسب بگوید «به دریا برو»، خودش و اسب خفه می‌شوند. تا یک جایی از فکر کار می‌آید، یک جای دیگری فقط «حق» است و نظر به او. چه موقع متوجه می‌شوید این فکر چقدر مزاحم است؟ آنجایی که در محضر حق‌آید و فکر آمده فضولی می‌کند، ای فکر! «سوار چون که به منزل رسد پیاده شود»؛ من تو را تا همین جا می‌خواستم که من را به حق برسانی. در روزه باید اصلاً نگذاریم فکری بیش از اینکه «در محضر حقیق» سراغمان بیاید به مرور إن شاء الله درست می‌شود. گفت:

فکرت از ماضی و مستقبل بود چون از این دو رست مشکل حل شود

باید از این گذشته و آینده راحت شویم و در «حال» قرار گیریم، چون خدا در «حال» است، خداوند در گذشته و آینده نیست، چون گذشته و آینده موجود نیستند و فقط «حال» موجود است. خدای موجود که نمی‌شود در عدم باشد در «حال» است.

یعنی یک کمی زحمت بکشید به همدیگر هم دعا بکنید، بعد که دیدید فکر فردا آمد که «فردا چه کار کنیم؟!»، می‌توانی بگویی: «چو فردا رسد فکر فردا کنیم»، برو. من در محضر حقم، اصلاً اینجا وقت این حرف‌ها نیست. دوباره می‌آید که «شما فلان کتاب را خوانده‌اید»، بگو حالا وقت این حرف‌هاست؟! برو. دوباره می‌آید، اینجا است که می‌فهمید عجب! این «فکر» که رفیق‌مان بود و ما به کمک آن در گذشته، برای آینده برنامه‌ریزی می‌کردیم، حالا چه بلایی شد! رفیق راه بود، حالا آمده است می‌خواهد ما را متوقف کند! ای فکر، ما می‌خواستیم تا این جا با تو همسفر باشیم، دیگر تو راه خودت را برو ما هم راه خودمان را می‌خواهیم برویم. ما اینجا در محضر حق آمده‌ایم، تو اینجا چه کاره‌ای؟! دوباره می‌آید و اندیشه ما را اشغال می‌کند و ما را در اندیشیدن فرو می‌برد، در حالی که:

هرچه اندیشی پذیرای فنا است و آنکه در اندیشه ناید آن خدا است تو اندیشه را می‌خواستی که تو را به خدا برساند، حالا به یک جایی می‌رسی که می‌بینی باید از اندیشه روزه‌گیری؛ چرا که تو در مقام حضور آمده‌ای؛ ضیافت‌الله است، یعنی خداوند خودش را می‌خواهد به تو نشان بدهد، تو حالا دنبال چه چیزی هستی؟! یعنی واقعاً در ضیافت‌الله چه کسی وسط است؟! مگر جز خود میزبان وسط است؟! خودش را

می خواهد نشان بدهد. من عرض کرده‌ام که این حدیث را بارها باید بخوانیم؛ که می فرماید: «روزه مال من است، خودم جزایش هستم»، یعنی خودم را می دهم. حالا وقتی که می خواهد خودش را بدهد، ما بگوییم: «نه، فعلاً ما می خواهیم مطالعه کنیم.»؟! برای چه هدفی می خواستیم مطالعه بکنیم؟ ما همه چیز را می خواستیم تا تو را داشته باشیم، حالا که تو را پیدا کرده‌ام، اندیشه وسط آمده است می گوید: «بعدش می خواهی چه کار کنی؟!»! من اصلاً دیگر بعد نمی خواهم!

اگر که یار نداری، چرا طلب نکنی؟! وگر به یار رسیدی، چرا طرب نکنی؟!!

حالا وقت شیدایی است. اینکه می بینید ماه رمضان ماه دعا و ذکر و نماز و قرآن است، برای این است که انسان در این ماه به مقصد خود رسیده است؛ قرآن می خوانی یعنی خدا دارد با تو حرف می زند، نماز می خوانیم یعنی ما داریم با خدا حرف می زنیم، دعا هم که می خوانیم یعنی معاشقه می کنیم. دعا خیلی عجیب است، البته اگر کسی به آن برسد، دعا، قرآن صاعد است، یعنی دعا ارتباط بسیار پُرفرازی است. خدا به حق خودش به ما کمک کند تا در این ماه از طریق دعا بتوانیم ارتباطمان با خدا را به آن درجات عالی برسانیم، پس به هر حال در شرایط رؤیت وارد می شویم، باید آن را حفظ کرد، دائم قلب را در منظر حق نگهدارید. یک چشم زدن غافل از آن یار نباشید شاید که نگاهی کند، آگاه نباشید

## روزه؛ ورود انسان به وادی توحید

به هر صورت روی این قضیه فکر کنید که به لطف و کرم الهی حالا ما را در ضیافت الله وارد کرده‌اند. ماه رمضان یک چیز دیگری است، آن دو ماه رجب و شعبان مقدمه بود؛ بزرگان ما به ما می‌گفتند آن دو ماه را روزه بگیرد تا بتوانید ماه رمضان را روزه بگیرید. یعنی آن دو ماه عزیز اصلاً با ماه رمضان قابل مقایسه نیستند، به قول بعضی از عزیزان ماه رجب و شعبان برای ماه رمضان مثل اذان و اقامه برای نماز است؛ هرچند نماز با تکبیر شروع می‌شود. اگر روزه ماه رجب و شعبان را بگیریم، از کمال نتایج ماه رمضان محروم نمی‌شویم، اما بالاخره اصل ماه رمضان است.

آدم خیلی باید خوشحال باشد اگر خداوند فرصت‌هایی را در ماه رمضان برایش پیش آورد؛ گاهی خدا یک لطفی به من و شما می‌کند، فراغت به ما می‌دهد، می‌بینید پیش از ظهر ماه رمضان هیچ کاری ندارید، باید خوشحال باشید. یا مثلاً بعد از ظهر ماه رمضان هیچ کاری ندارید، یعنی خدا یک لطف و کرمی به ما کرده‌است؛ ما را در فراغت قرار داده‌است تا تنهایی با خودش را تمرین کنیم. معونه ارتباط با خدا دو تا چیز است: یکی «گرسنگی»، یکی هم «تنهایی»، در دکان تنهایی، از روزه کار می‌آید.

«وقتی در میدان روزه انسان به جایی رسید که از مشاهده غیر حق روزه گرفت و دید «لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَار» در عالم جز او کسی نیست، و دید که همه جا او حاکم است و دید عجباً «إِنَّا اللَّهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، همواره همه از خداییم و همواره همه جهت به سوی او دارند، در واقع به توحید رسیده‌است».

آیا برای ما زشت نیست که «وقتی مُردیم، تازه به خدا برسیم»؟! یعنی الآن اگر شما در وسط خیابان یک حادثه‌ای دیدید، مگر این نیست که آن حادثه دست خدا بود و به خدا هم برمی‌گردد؟! یا مثلاً یک دفعه امشب برای شما مهمان بیاید، یعنی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، یعنی ما از خداییم؛ خدا آنها را فرستاد، به خدا هم مربوط می‌شود. باید برسیم به حقیقت قاعده بزرگ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ من و شما هم که اینجا نشسته‌ایم لطف خداست و همه چیزها هم به خدا برمی‌گردد، نه بعداً چنین می‌شود، همین حالا همه چیز دست خداست و همه چیز هم به خدا برمی‌گردد. یعنی چه؟ یعنی خودش می‌داند دارد چه کار می‌کند. الآن این نور که دارد این اتاق را روشن می‌کند، از چیست؟ از لامپ است. حالا اگر به نور نگاه کنیم، به کجا وصل است؟ به لامپ. تمام موجودات عالم، حقیقتشان همین‌طور است. حالا که این عالم برای شما ظاهر می‌شود و به سوی شما می‌آید، از کی می‌آید؟ از خدا، راجع و برگشت‌کننده به کیست؟ به خدا. قصه روزه، این است؛ روزه لطف و کرمی است از طرف خدا به ما، تا خداوند خودش را به ما نشان بدهد. چطوری؟ ما برسیم به این که «لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَارًا». در این دنیا کو غیر خدا؟! به خودتان رجوع کنید؛ هر چه دارید از خداست؛ یعنی هر چه آمده‌است، از خدا آمده‌است. همین حالا هم به خدا وصل هستید؟

حالا این روزه چطوری یک چنین معجزه‌ای می‌کند، من هم نمی‌دانم؛ من هم نمی‌دانم این عظمت روزه چیست، ولی می‌دانم که در آیه روزه خبر داد که مردم از طریق روزه متوجه من می‌شوند و لذا ای پیامبر از تو

سراغ مرا می گیرند، خود این نشان می دهد که در روزه خبرهایی هست. ولی بالاخره خودتان می دانید؛ هر کس به هر جا رسیده است، با همین چیزها رسیده است. خود خداوند توان این کارها را به این اعمال و عبادات داده است، و گر نه ده ساعت گرسنگی این قدرت را به خودی خود ندارد، این خاصیتی است که خدا به روزه به خصوص روزه ماه رمضان داده است؛ خدا که دنبال این است که فیض و لطف خود را در جایی ایجاد کند، بهانه کرده است که در ماه رمضان روزه بگیر تا به تو بدهم. اگر شما به روزهات نگاه کنی، هیچ چیزی به دست نمی آوری. اما با وارد شدن در روزه ماه رمضان وقتی می گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، می بینید معرفت به این حقیقت برای قلب محقق می شود و قلب آن را تصدیق می کند، پس در وارد شدن در روزه رمضان فقط یک چیز مطرح است و آن اعتماد به خدایی که گفته است «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». بگو: خدا! ما خیلی به تو اعتماد داریم، ما مطمئنیم که تو این کار را می خواهی بکنی، دنبال بهانه ای، خودت کمک مان کن ما بهانه ای دست تو بدهیم تا آن لطف خود را دریغ مداری، آن وقت متقی می شویم و إن شاء الله چشم توحیدی به دست می آوری و می فهمی همواره داستان عالم عبارت است از: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». امام زمان علیه السلام عامل قبولی روزه

حالا به این نکته دقت کنید:

«و چون شخص مشرک عبادتش صحیح نیست، پس در واقع چنین

کسی روزه اش صحیح نیست».

آری کسی که مشرک است، روزه اش صحیح نیست و پذیرش این نکته تا این جا مشکلی نیست. حالا سؤال این است که چه کسی مشرک است؟ هر کس خدا را کم قبول دارد، خیلی مشرک است، کسی که خدا را خیلی قبول دارد، کم مشرک است. یعنی ملاک پذیرش روزه مثل هر عبادتی «عدم شرک» است، خوب دقت کنید؛ یعنی هر کس خدا را خیلی قبول دارد، عبادتش خیلی قبول می شود. یک مشرکی که اصلاً خدا را قبول ندارد، روزه ای هم که گرفته است مثل این است که فقط گرسنگی نصیص شده است، مثل دزدی است که چند روز در زندان به او غذا نداده اند.

یعنی روزه دار اصلی کیست؟ امام زمان علیه السلام. چرا؟ چون امام زمان علیه السلام قلب شان توحید محض است، و حاضر هم که هستند. پس روزه دار اصلی فقط ایشان است، بقیه چقدر روزه دارند؟ به اندازه ای که به امام زمان شان نزدیکند. مثل «تری» است؛ «تری» اصلی، آب است، بقیه «تر»ها چقدر «تر»ند؟ به اندازه ای که با آب ارتباط دارند، این یک قاعده است. پس بنابراین ما به اندازه ای که اعمال مان در محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) مورد قبول است، موحد هستیم، این که می گویند هر هفته دوشنبه و پنجشنبه اعمال ما را در محضر امام می برند، مثل همین است؛ یعنی روز دوشنبه و پنجشنبه پرده عقب می رود و آدم می تواند اعمالش را در مقایسه با آن قلب موحد مطلق حی و حاضر بهتر مقایسه کند تا بداند که چه کاره است. پس :

«روزه‌دار اصلی، انسان کامل است که و حاضر است، و بقیه به اندازه‌ای که به انسان کامل نزدیک‌اند روزه‌شان روزه است و مورد قبول. چرا که اوست که با باطن توحیدی خویش به سرروزه دست یافته است.»

این کلید را گم نکنید: حقیقت هر عبادتی به سرشاست نه به قالبش، هر کس به اندازه‌ای که سر هر عبادت را بشناسد و با باطنش و با سر آن عبادت ارتباط پیدا کند، آن عبادت را انجام داده است. سر امام زمان علیه السلام، سر انسان بصیر محض است، پس ایشان سر روزه را می‌داند. و به اندازه‌ای که هر کس سر روزه را بداند می‌تواند روزه بگیرد، پس امام زمان است که می‌تواند واقعاً روزه بگیرد.

«و کسی که از سر روزه بی‌خبر است، از روزه بی‌خبر است. و آنکه به انسان کامل نزدیک نیست به قلبی که به سر روزه نزدیک است نزدیک نیست.»

نگوید سخت است. نه، اگر امام زمان نداشتیم سخت بود. پس به اندازه‌ای که ما به قلب امام زمان نزدیک بشویم، روزه‌مان روزه است و شب قدر داریم. شب قدر در قلب ماه رمضان است. ببینید قلب ما وسط سینه ما نیست؛ از راست شروع می‌شود به طرف چپ. یعنی از نصفه به بعد، قلب شروع می‌شود. قلب قرآن که سوره «یس» است؛ از نصفه به بعد یعنی در جزء ۲۳ است، قلب رمضان هم از نصفه به بعد است. و به قلب رمضان کسی می‌رسد که به قلب عالم نزدیک بشود. قلب عالم، سلطان قلب‌ها، قلب قلب‌ها، امام زمان علیه السلام است. اصل هر چیزی به قلب است. اصل انسان، به انسان کامل است، و انسان کامل هم یعنی امام زمان علیه السلام پس قلب عالم و قلب ما، قلب قلب ما، فقط امام زمان علیه السلام است. و فقط هم روزه ایشان روزه

است، پس باید به امام نزدیک شد. یعنی ملاک ارزیابی خودمان امام ماست. و با توجه به حضور حضرت در هستی از پرتو وجودی ایشان برخوردار خواهیم شد تا روزه خود را به روزه حقیقی نزدیک کنیم و آرام آرام به شب قدر که صاحب حقیقی آن، امام زمان علیه السلام است نزدیک شویم. می گویی از کجا می توانم روزه ام را با روزه حضرت مقایسه کنم؟ بدان که هر اندازه در وادی توحید قدم برداری، به آن حضرت نزدیک می شوی و لذا توان ارزیابی پیدا می کنی، و به اندازه ای که روزه صحیح بگیری؛ به توحید نزدیک می شوی. یعنی با روزه حتی قدرت مقایسه و ارزیابی اعمال و عبادات در رابطه با عبادات انسان کامل در شما پیدا می شود. مسأله؛ توحید اجمالی و تفصیلی است، با اجمال توحیدی به مقام انسان کامل نظر دوخته می شود و از طریق آن موحد محض به توحید ناب سیر می کنیم.

### زندگی؛ لیلۃ القدری است تا مطلع الفجر قیامت

نتیجه داراشدن شب قدر و به دست آوردن شب قدر چیست؟ نتیجه این که اگر دقت کنید، می بینید این شب، شبی است که باید به فجر سالم برسد. کل زندگی یک شب است، همچنان که قیامت روز است؛ قرآن می گوید: «یومُ القیامه». برای همین هم دنیا را می گویند «وَاللَّیْلِ إِذَا عَسَعَسَ»<sup>۴</sup>، یعنی شب است، اما شب ناپایدار، نمی ماند؛ «عَسَعَسَ» است، دائماً می رود. اما بعد از صبح، دیگر چیزی از رفتن نگفت؛ فرمود: «وَ

الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»<sup>۵</sup>، یعنی آنگاه که صبح شروع می‌شود. چون دیگر شب تمام است، فقط روز است. کل زندگی یک شب است؛ اگر کسی توانست از این شب بگذرد، به صبح می‌رسد و گرنه به قیامت نمی‌رسد؛ همان‌جا دفن می‌شود. بعضی‌ها وسط دنیا دفن می‌شوند؛ اصلاً به صبح نمی‌رسند؛ دنیا می‌ربایدشان، در قیامت هم که آنها را می‌آورند با ظلمتِ زندگی در دنیا به قیامت می‌آیند.

یک کس است که در این شب به صبح می‌رسد، و آن هم امام زمان علیه السلام است. «سَلَامٌ هِيَ» این شب دنیا برای امام زمان علیه السلام سالم است یعنی امام زمان علیه السلام تحت تأثیر این دنیا نیستند. و امام در تمام طول زندگی شب دنیایی، سالم است، ضایع نمی‌شود؛ نعوذ بالله گناه آلوده‌اش نمی‌کند و همچنان در این حالت پاکی خود را نگه می‌دارد. «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» تا وقتی که روز می‌شود، حقیقت هر چیز پیدا می‌گردد. خدای ناکرده اگر روز شد و معلوم شد ما ضایع شده‌ایم، خیلی بد است. «سَلَامٌ هِيَ» برای امام زمان علیه السلام کل این شب سالم است، تا شب به روز برسد، برای ما هم این شب دنیا به اندازه‌ای سالم است که آن حضرت را امام خود قرار دهیم. این دنیا یک شب قدر است، به صبح هم می‌رسد. چرا شب است؟ برای اینکه آن نور قیامتی که مخصوص قیامت است در دنیا نیست. چرا قدر است؟ برای اینکه هر کس باید اندازه خودش را معلوم کند؛ اندازه ما، اندازه شب قدر است برای ما. این شب قدر آخرش به صبح می‌رسد، اما همه در این شب «سلام» نیستند؛ سلامت ندارند، آلوده می‌شوند خودشان

آبرویشان را می‌برند، کافر می‌شوند چون بیدار نیستند، می‌خوابند، سعی نمی‌کنند شب دنیا را احیاء کنند، یک عمر خوابند. پس کل این زندگی یک شب است، اما برای همه سلام نیست برای امام سلام است، عین شب قدر که برای همه قدر نیست، صاحب شب قدر امام زمان علیه السلام است.

این مسائل را در روایت داریم، خود قرآن هم کمک می‌کند. داریم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اصحاب‌شان پرسیدند: آیا بعد از من هم ماه رمضان هست؟ گفتند بله یا رسول الله. گفتند این ماه رمضان شب قدر دارد یا ندارد؟! گفتند: بله؛ خود قرآن می‌گوید. <sup>۶</sup> فرمودند که در شب قدر قرآن نازل می‌شود یا نمی‌شود؟ گفتند: بله، نص صریح قرآن است. فرمودند: بر چه کسی نازل می‌شود؟! چون می‌فرماید: کل قرآن در شب قدر نازل می‌شود، پس باید یک قلبی باشد که ظرفیت کل قرآن را داشته‌باشد، چنین کسی هم غیر معصوم نیست، معصوم یعنی کسی که هیچ نقصی ندارد تا بتواند همه حقیقت قرآن را بگیرد. من اگر بفرض نصفش را بگیرم، پس من معصوم نیستم، ناقصم. گفتند: بعد از من در شب قدر کل این قرآن بر چه کسی می‌رسد؟ گفتند: نمی‌دانیم. امیرالمؤمنین رضی الله عنه (روحی له الفدا) آنجا تشریف داشتند، پیامبر دست‌شان را روی سر

---

<sup>۶</sup> - از یک طرف قرآن در سوره قدر می‌فرماید: «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» یعنی قرآن در شب قدر نازل شد، از طرف دیگر در آیه ۱۸۵ سوره بقره می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» یعنی ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن نازل می‌شود. پس نتیجه می‌گیریم که همواره در شب قدری که در ماه رمضان هست قرآن نازل می‌شود، البته مفصل این بحث را در تفسیر سوره دخان در تفسیر المیزان می‌توانید تعقیب کنید، مبنی بر اینکه نزول در شب قدر به صورت دفعی است، ولی در طول ۲۳ سال به صورت تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

حضرت علی علیه السلام گذاشتند و گفتند: بعد از من بر ایشان نازل می شود. حالا اگر هم نگفته بودند، باز هم ما باید می گشتیم و کسی که ظرفیت پذیرش کل قرآن را دارد پیدا می کردیم؛ چون طبق آیه قرآن باید یک قلبی باشد که کل قرآن را در شب قدر بتواند بگیرد.

### راه سلامت در مطلع الفجر قیامت

پس قبول داریم که صاحب شب قدر امام زمان علیه السلام است، حالا این شب قدر برای ایشان «سلام» است، پس ایشان زندگی را بی نقص به صبح می رساند. کل عالم هم که شرایط قدر و اندازه دار شدن ماست و در واقع شب قدر ماست. نتیجه ای که گرفتیم، این است که حالا اگر خواستید در این زندگی به شب قدر برسید و از این سیاهی و ظلمت نجات پیدا کنید، بدون امام نمی شود. پس باید به امام متوسل بشویم. می گوییم: آقا! ما فقط به شما امید داریم، به ما خبر دادند شما پشت ابر هم که هستی نورت به ما می رسد، شما هم که بیشتر از آنچه که ما شما را می خواهیم ما را می خواهید، ما هم که رسیده ایم به اینکه روزه بی امام، روزه نیست. (برای اینکه قلب مشرک روزه اش قبول نیست، قلب موحد روزه اش قبول است، هر که موحدتر است عبادتش بیشتر قبول است.) تو هم که قلبت همه توحید است، پس فقط روزه تو اصل است، هر کس هم که «جزء» است اگر به «کل» نرسد، «نیست» است؛ یعنی نم به آب برمی گردد، پس روزه کل به قلب موحد کل است پس روزه جزء به اندازه نزدیک شدن به قلب موحد کل، روزه است؛ پس کمک کن.

## نتیجه نهایی روزه

می‌خواستم از این مطالب دو نتیجه بگیریم: یکی اینکه از روزه باید شدیداً نگهبانی کرد، دوم اینکه این نگهبانی از روزه به کمک امام ممکن است. امام چه کسی است؟ موحد کل. ارتباط و تقاضا باید داشته باشیم که آقا! شما کمک کن ما این روزه را نگه داریم، ما که نمی‌توانیم. اولاً: می‌دانیم با روزه است که می‌شود متقی شد، ثانیاً: روزه ما وقتی روزه است که به شما نزدیک بشویم. اگر این طور شود مسأله حل می‌شود، آن وقت ببینید چه می‌شود!

«روزه‌دار که از همه چیز روزه گرفت، در هر فعل و صفت و ذات، حق را می‌یابد.»

موحد یعنی همین؛ توحید یعنی همین که می‌بینید من هم که دارم حرف می‌زنم، از خداست، و اگر هم از خدا نیست، حرف نیست، فریاد است، که البته آن هم یک طور دیگری از خداست. فرمود: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» یعنی سقوط یک برگ هم در اختیار خدا است. پس اگر فعل است، اگر صفت است، هر چه هست، از خداست. باید به این جا رسید. اینکه در نماز و عبادات ما و در زندگی ما این قدر به ما کمک می‌کنند تا ما خدا را همه کاره ببینیم، برای همین است که می‌خواهند ما را موحد کنند. عرض کرده‌ام؛ بزرگان ما به ما یاد داده‌اند خدا هم که بارها کف دست ما می‌گذارد که «بین: من بودم که کارت را حل کردم؛ به همه امید داشتی، نشد، من بر خلاف همه کسانی که به آنها امیدوار بودی مسأله تو را من حل کردم، پس من را ببین»، یک بار و دو بار هم که این

نشان دادن خودش را در زندگی، ما تجربه نکرده ایم. حیف که باز هم یادمان می رود. شیطان هم خیلی زرننگ است، شیطان هم اگر همین توحید را از ما بگیرد و ما را مشرک کند، همه چیز را از ما گرفته است. پس إن شاء الله به مرور با روزه به جایی می رسیم که همه چیز را از خدا می دانیم. با روزه به جایی می رسیم که خدا را به ما می دهند.

این روایت را در ماه رمضان هرگز فراموش نکنید که حضرت حق فرمود: «برای هر نیکی ده برابر تا هفصد برابر آن پاداش است مگر روزه، که آن برای من است و من پاداش آن هستم.» به این روزه ها به جهت وعده الهی امید داشته باشید، «و این روزه است که چنین جزایی دارد».

و معنی ضیافت الهی هم به همین معنی است. وقتی انسان علاوه بر انجام دادن واجبات و ترک محرمات، از مباهات نیز اجتناب می کند و برای نیل به جوار حق و رضوان او از آنها دوری می جوید و به خواسته های مجاز و مباح خود جواب رد می دهد و قلب خویش را از یاد اغیار باز می دارد و با تمام وجودش در طلب مقصود است. در حقیقت خود را کنار می زند و خود را نادیده می گیرد. در این مقام است که انسان در باطن امر با کنار گذاشتن خود به جوار قدس ربوبی راه می یابد و لایق جوار او می گردد و در جوار او قرار می گیرد و از افاضات او بهره مند گشته و از طعام و شراب پاک ربوبی محظوظ می شود و در ضیافت حق قرار می گیرد، و اگر پرده ها کنار رود این ضیافت ربوبی برایش مشهود می شود، و می فهمد در اثر روزه و در اثر قرار گرفتن در ماه میهمانی خدا، چگونه خداوند انوار خاص خودش را به میهمانش داده است.

برای اینکه بحث به انتهای خوبی رسیده باشد و این سؤال عزیزان هم که ممکن است بگویند: بالاخره اگر بخواهیم از طریق روزه به رؤیت حق نایل شویم، چه باید بکنیم؟ جواب داده شود، این حدیث قدسی مشهور شاهد و راهنمای خوبی است. حضرت حق می فرماید:

«مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي، وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي، وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي، وَمَنْ عَشَقَنِي قَتَلْتُهُ، وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَىٰ دِيئَتِهِ، وَأَنَا دِيئَتُهُ.»

می گوید: اگر کسی خواست من را پیدا کند، پیدا می کند. چون ممکن است بعد از بحث من این سؤال برایتان پیش بیاید که: حالا ما چطوری دامن امام زمان مان را بگیریم؟! خدا می گوید: بنده من؛ من که خالق امام زمان هستم، فقط کافی است تو بخواهی، من را پیدا می کنی. این دل اگر طلب کرد، مطلوبش را می یابد. به همین جهت می فرماید که اگر کسی من را خواست، پیدا می کند. خدا می فرماید: حالا که من را پیدا کرد، می شناسد: «عَرَفَنِي». «وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي»؛ بعد که مرا شناخت می بیند همان است که می خواسته است، یعنی حالا که من را یافت و شناخت این طور نیست که شناخت من مثل شناختن در و دیوار است، نه؛ متوجه می شود، من همانم که می خواسته است، می فرماید: «أَحَبَّنِي» یعنی علاقه مند به من می شود. بعد که مرا دوست داشت و به من عشق ورزید، من دیگر او را از خودش بیخود می کنم: «قَتَلْتُهُ»، خلاصش می کنم. این عبارت خیلی عالی است: یعنی از خودش می گیرمش به خودم مشغولش می کنم. هیچ دقت کرده اید؛ چه انتهای جلیل القدری است توجه و طلب خدا؟!

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر خرم سوخته گان را تو بگو باد ببر

حالا که «قَتَلْتُهُ» می کشمش و خودش را از خودش می گیرم و خودم را به او می دهم؛ حالا برای این که او را از خودش کشتم، دیه می خواهد؟ «فَعَلَىٰ دِيْنَتِهِ»؛ بر من است که دیه به او بدهم، چه چیزی به او می دهم؟ خودم را؛ «وَأَنَا دِيْنَتُهُ» خودم دیه او، خودم را به او می دهم و من می شوم سرمایه قلب و جان او، دیگر او مرا دارد.

پس نتیجه‌ای که امشب گرفتیم، این است که خودِ روزه توان این را دارد که به مدد امام زمان علیه السلام ما به خدا برسیم. چگونه به خدا برسیم؟ همین طور که بقیه رسیدند؛ «فکری» نیست، «دلی» است. و خدا هم خودش فرموده است، اگر مرا خواست خودم را به او می دهم و خودش را از خودش می گیرم و تمام وجودش خدایی می شود. پس حالا نباید بررسی چطور به امام زمان علیه السلام برسیم و از طریق آن حضرت روزه بگیریم که موجب رؤیت شود. چون با «طلب» و «تمنا» همه این کارها محقق می شود. «این حدیث قدسی که عرض کردم را فراموش نفرماید.»

در آخر؛ متوسل به فرازی از آخر دعای ابو حمزه ثمالی می شویم که انسان از خداوند تقاضا دارد «خدایا لقاء و رؤیت خودت را برایم دوست داشتنی بگردان، و تو نیز ملاقات مرا محبوب بدار و رؤیت خودت را برای من راحتی و گشایش و کرامت قرار ده».

«... حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَائِكَ وَ أَحِبِّبْ لِقَائِي وَ اجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَ الْفَرَجَ وَ الْكَرَامَةَ»

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»